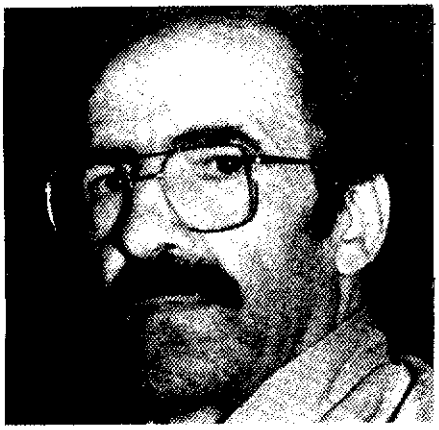

گفت وشنودی با استاد عباس بلوکی فر

نقاش شیوهٔ سنتی قهوه خانه

نقاشی از نوع مردمی

استاد عباس بلوکی فر، بازمانده‌ای است از تبار نقاشانی که به ضرورت محل برگزاری و نمایش تابلوها، نام نقاشی قهوه‌خانه را بخود گرفته است و این نام یکی از صفات مشخصه این سبک مردمی است سبکی که در درون نقاشان آشنا با غم و درد مردم شکل گرفته و برای مردمی از همان طبقه به نمایش درآمده است. برای مردم قهوه‌خانه‌ها و برای مردم خسته از کار روزانه.

لهذا در گفت وشنودی که با استاد بلوکی فر، به عمل آمد، وی در مورد اولین قسمت از سئوال های ما درباره تاریخچهٔ این مکتب، علت راه یافتن آن به قهوه‌خانه، پیشروان آن و هم چنین در مورد خود، مطالبی را عنوان نمود که متن آن ذیلاً به نظر علاقه‌مندان عزیز می رسد:

● قبل از اینکه بخواهم درباره خودم صحبت کنم— به عنوان وظیفه احساس می کنم که می بایست قدری در مورد استادانم که واقعاً به گردنم حق دارند ادای وظیفه کنم که در غیراین صورت واقعاً احساس شرمندگی می کنم— استادانی که این همه رنج دیدند و همیشه دغدغه نان فردایشان را داشتند و هیچ وقت هم از این بابت گله مند نبودند— آنهائی که با کمال صداقت و بدون هیچ ادعائی و با هر بودجه ای به کار می پرداختند و در ارتباط با مردمی بودند ساده و صدیق— آنهائی که هنگام کار بر روی سوژه های مذهبی— فرضاً کار بر روی یکی از مصیبت هائی که بر اوصیاءالله رفته بود، هم زمان با نشاندن رنگ بر روی بوم می گریستند— نقاشانی که با پیاده کردن چنین سوژه هائی— هم خودشان را ارضاء می کردند و هم مشتریانشان را و با قرار دادن چنین مضامینی در دید مردم به آنها شناخت و آگاهی می دادند و من وقتی چنین تابلوهائی را می بینم— تابلوهائی که با خلوص نیت و اعتقاد نقاشان آفریده شده است آنرا بازتابی از دردها و رنج های نقاش می یابم. در هر صورت در اواخر دوره قاجاریه، شخصی به نام علیرضا قوللرآغاسی— با عناو ینی چون مینا کارباشی و نقاش باشی که دارای تبحر در زمینه های مختلف نقاشی و کاشیکاری بود— برای اولین بار هنر نقاشی را از صورت درباری و هنری که تنها در اختیار افراد مرفه جامعه بود درآورد و آنرا با پیاده کردن بر روی بوم و وارد کردن آن به محیط هائی چون قهوه خانه ها و سینه زنی ها و حسینیه ها یعنی جائی که آدم ها با تمامی سادگی و صفا و صمیمیتشان به این اماکن می آیند وارد کرد.

در سابق هنر نقاشی اغلب در اختیار طبقه مرفه و اشراف قرار داشت و عمدتاً برای این دسته از افراد، نقاشی یا بر روی دیوار نقش می بست و یا به صورت کاشیکاری وکاشی ها ی بزرگی که سلاطینی نامیده میشد اجراء می گشت و از این لحاظ این تصاو یر قابلیت جابه جا شدن و نقل و انتقال را نداشتند. اما با کاری که قوللر شروع کرد اول، مضامین، مورد دگرگونی قرار گرفتند. بعد محل عرضه و نمایش آنها تغییر کرد و هم چنین در ارتباط با مردمی قرار

گرفت که از طبقات بالای اجتماعی نبودند و هم‌چنین با پیاده شدن این مضامین بر روی بوم— قابلیت حمل و نقل یافتند— چرا که گاهی در این حسینیه و گاهی در حسینیه دیگر مورد استفاده قرار می گرفت— چون اگر این نقاشی ها بر روی دیوار اجرا می گشت— پس از مدتی اگر

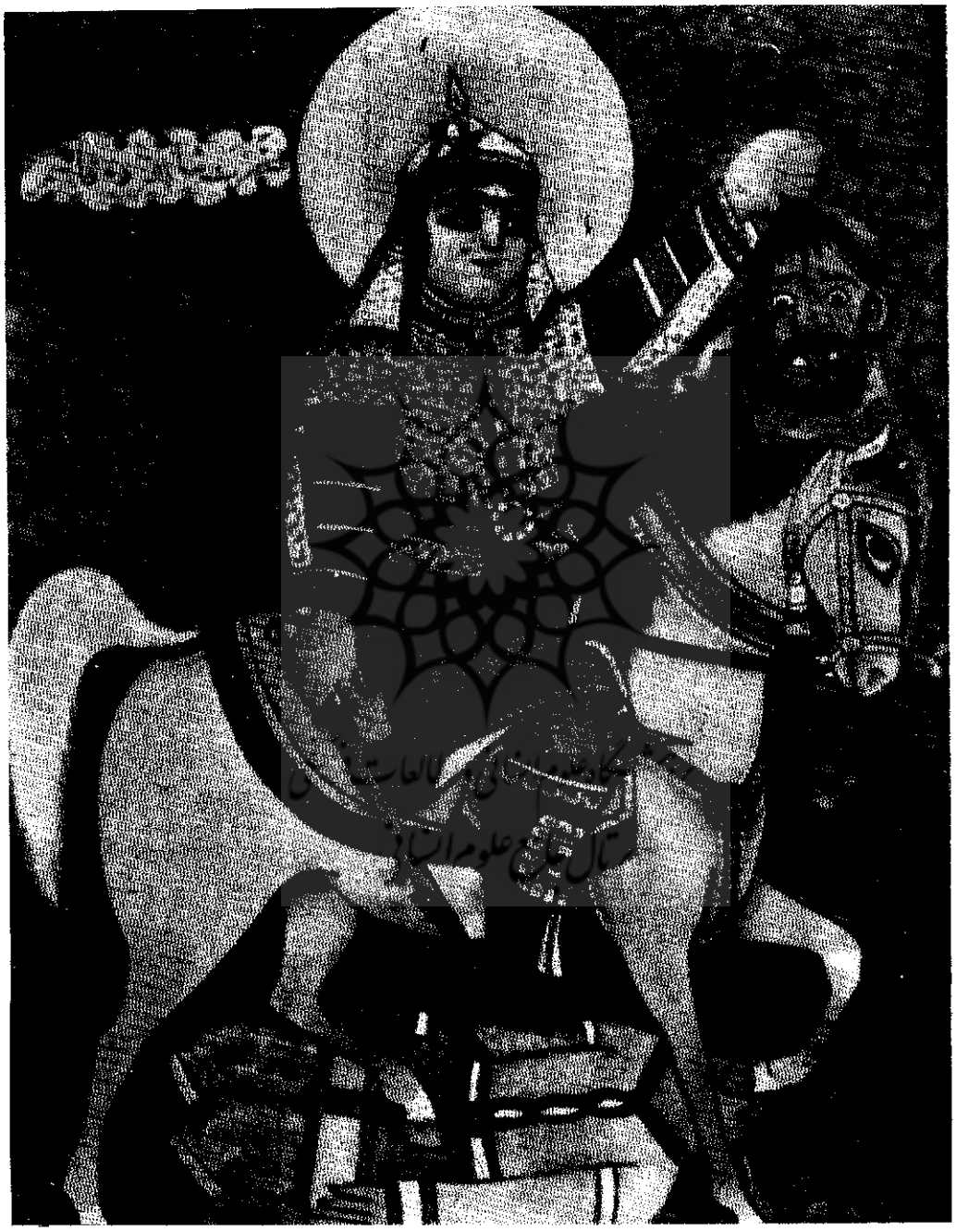

محل حسینیه و یا قهوه‌خانه تغییر می کرد بناچار نقاشی در آنجا می ماند و از بین می رفت.

بعد از علیرضا قوللر که خودبه‌خود استاد تمام کسانی محسوب میشود که در این راه گام برداشته‌اند باید از پسرش نام برد. پسرش که حسین نام داشت— نقاشی صاحب نام در این سبک بود— حسین تمام قوانین و قراردادهای این نقاشی را در تمام طول عمر خود حفظ کرد و پا را از چهارچوب آن فراتر نگذاشت و بعد ازاوازمحمد مدبر می توان نام برد که البته مدبر در طول فعالیت هنریش— به زمینه های دیگر گرایش نشان داد اما قوللر هیچگاه از این چارچوب خارج نشد و همیشه می گفت که این نقاشی می بایست این چنین باشد— حتی اگر توضیح کافی هم در این زمینه نداشت و سپس کسانی دیگر جذب این نقاشی شدند که از آن جمله من بودم و اشخاص دیگری چون اسماعیل زاده و همدانی و... البته باید اضافه کنم که آموختن این نقاشی فقط از طریق استاد شاگردی بود و تجربی.

اما در مورد خودم— من متولد سال ۱۳۰۳ در تهران هستم و از کودکی به این نقاشی پرداختم و شاید یکی از اولین گرایشات من به این نوع نقاشی، دیدن یک پرده نقاشی در تکیه محلمان بود— این پرده که تصویر پهلوانی را در وسط و چهار پهلوان دیگر ولی به اندازه کوچکتر را در چهار طرف داشت آن چنان ذهن مرا به خود مشغول کرد که پس از به خانه آمدن سعی کردم آن تصویر را توسط قیچی از کاغذ ببرم— چون در آن زمان کم سن و سال بودم وازنقاشی و مواد لازم برای نقاشی اطلاعی نداشتم— پس از آن،حادثه دیگری برای من اتفاق افتاد و آن آمدن حسین قوللر به محله ما بود— حسین به محله ما آمده بود و دکانی جهت کارگاه بر پا کرده بود و سفارشاتش را در آن جا به انجام می رسانید— من در آن زمان پیش حسین می رفتم و شاگردیش را می کردم— شاگردی ای ساده حتی در حد تمیز کردن کارگاه— هرچند کودک بودم ولی می بایست کار کنم و کمک خرج خانواده‌ام باشم— و این آمدورفت و تماس من با حسین باعث تقویت علاقه من به نقاشی شد— پس از مدتی کم کم در تهیه رنگ و بوم وسایرکارهای مقدماتی شروع به کمک کردم پس از اینکه به این موارد آشنا شدم اجازه یافتم بعضی از قسمت های ساده و قبلاً طراحی شده را زیر نظر حسین نقاشی کنم— چون این کارها اغلب چند آدمی و شلوغ هستند و برای نقاشی کردن سوژه‌ها و برای استحکام بیشتر چند بار آستر می شوند و سپس بر روی آستر رنگ اصلی می آید و شروع من برای کمک در این زمینه باعث شد که خودم بتوانم طراحی کنم— هرچند که این طراحی های اولیه دارای نقایص بسیاری بودند ولی پس از بهتر شدن کار و با علاقه‌ای که مردم آن زمان به این نوع نقاشی داشتند، توانستم در ارتباط با مشتری قرار بگیرم و سفارش هائی دریافت کنم و اغلب سفارشات دارای سوژه‌های مذهبی بود— سوژه هائی از قصص قرآن— از احادیث پیغمبر و تمامی معصومین یا قسمت های دیگری مثل زندانی بودن حضرت جعفر و زهر خوراند ن امام هشتم— جنگ خیبر و دیگر جنگهای پیغمبر و کلاً سیر اتفاقات مهم از نظر تاریخ اسلام و

هم چنین موضوع هائی از شاهنامه.

اما از آنجائی که قهوه‌خانه مکانی عمومی بود و محل گردهمائی اقشار مختلف مردم و در آن زمان هم قهوه‌خانه در اوج رونق خود بود— مردم از هر صنفی به آنجا می آمدند— کاسب ها— کارگرها و خیلی آدم های دیگر و این افراد به نوعی با هم در ارتباط بودند و قهوه‌خانه را محل دیدار و گفتگو و دردل می یافتند در ضمن خستگی کار روزانه را هم در آن‌جا بدر می کردند و یک نقاش علاقه‌مند به مردم— نقاشی که می خواهد طبقات محروم در رابطه با کارش قرار بگیرند و مخاطبینش آدم های ساده و بی پیرایه باشند کجا را بهتر از قهوه‌خانه پیدامی کند؟و از طرفی قهوه‌خانه‌دارها هم برای جلب مشتری بیشتر— نقالی به راه می انداختند، تعزیه‌خوان و مسئله گو می آوردند و اغلب، نقال ها غروب و موقعی‌که‌مشتری‌از همیشه بیشتر بود می آمدند و خرجش را هم همان مشتری ها می دادند و این تعزیه خوانها و نقال ها و مداح ها از افرادی هستند که وظیفه‌شان آگاهی دادن به مردم در جهات مختلف بود و برای بهتر توجیه شدن مردم، تابلوهائی با مضامین مربوطه در قهوه‌خانه به نمایش می گذارند. و عمدتاً اوج موضوع های مذهبی نقاشی میشد.

■ ویژگیهای نقاشی قهوه خانه چگونه است

این نقاشی دارای ویژگیهای کاملاً ایرانی است و مستقیماً از ذهن نقاشی ایرانی و بدون استفاده از مضامین خارجی و با تکنیک خاص خود که عدم پرداخت دقیق به آناتومی و پرسپکتیو می باشد نشأت می گیرد. نقاش، در این سبک چهره هائی را می پردازد که کاملاً زائیده تفکر و ذهنیت خود اوست— به همین دلیل شخصیت های واحد در تابلوهای مختلف از نقاشان مختلف چهره های گوناگون دارند و هر نقاش نسبت به برداشت خویش چهره‌ای را می سازد، مثلاً در مورد موضوع های مذهبی و مثلاً زهر خوراندن امام هشتم«ع» و یا شهادت امام حسین«ع» وغیره، نقاش، سعی در کشیدن چهره‌ای با تمام مظلومیت و درعین حال شهامت و مردانگی آنرا دارد— بهرترتیب که می تواند،از طریق لباسش، اسبش و یا هر چیز دیگر واحیاناً اگرضعفی‌درداستان وجود داشته باشد ما به آن ضعف اشاره نمی کنیم— ما فقط اوج ها و غرور آفرینی ها را بازگو می کنیم— مثلاً برای کشیدن یوسف، ما توجهی به این که در چه سالی بوده— چه سنی داشته و قدش چه اندازه بود نمی کنیم ما یوسف خودمان را می کشیم— یوسفی زیبا— با وقار— متین— مؤمن و متکی به نفس و در نهایت آرامش— یوسف در واقع چی و چگونه بوده مورد توجه ما نیست— پس یوسف ما— چنان زیبا— با شخصیت و موقر هست که در ذهن ما غیر از آن غیرممکن است و یا در مورد زهرخوراندن امام هشتم— ما امام رضائی می سازیم که تمام جلال و جبروت مأمون را ضمن اینکه تاج دارد و جبه و غیره دارد، تحت الشعاع قرار میدهد،و بیننده وقتی تابلورا نگاه می کند— فقط امام رضا را می بیند و مظلومیت و پاکیش را درک می کند— که البته علامت مشخصه دیگر پاکان در تابلوهای ما هاله‌ای روشن و نورانی در پس سر آنهاست ولی درعوض

آن آدم‌های بدوسیاه‌دل را، آدم‌هائی را که دوستشان نداریم مثلاً در مورد یزید— هیچ کاری به اینکه از نظر ظاهر چگونه بوده است نداریم— ما فقط به عملی که انجام داده است فکر می کنیم و در نتیجه زشتی اعمالش را در زشتی و نفرت‌انگیزی چهره‌اش بیان می کنیم.

■ **برخورد هنرمندان و دست اندرکاران هنر در آن زمان در رابطه با این نقاشی چگونه بود؟.**

نقاشی قهوه‌خانه در طول مدت زندگیش همیشه مورد حمله قرار گرفت— مخصوصاً از طرف کسانی که چند کلاسی هم سواد داشتند— چون هیچ گاه این نقاشی را فی النفسه مورد بررسی قرار نمی دادند و در پی کشف جوهر و اصالت ایرانی در این نقاشی نبودند— حتی در مورد مینیاتور که سابقه‌ای بس دراز دارد. اگر بخواهیم این نقاشی را با نقاشی ها دیگران مورد بررسی قرار دهیم— فرضاً می بینیم که در این نقاشی از پرسپکتیو خبری نیست— پس بدلیل اینکه مینیاتور پرسکپتیو ندارد ولی نقاشی های ارو پا دارای پرسپکتیو هستند— نمی توانیم از مینیاتور خرده بگیریم، غافل از اینکه یکی از ویژگیهای مینیاتور نداشتن پرسپکتیو هست و ما باید مینیاتور را در مینیاتور جستجو کنیم نه در مقایسه با نقاشی دیگران و در مورد نقاشی قهوه‌خانه هم همین طور، باید نقاشی قهوه‌خانه را در چهارچوب همین نقاشی بررسی کرد ولی خیلی از کسانی که مدعی هنر بودند به ما می تاختند و از نداشتن پرسپکتیو و آناتومی و غیره ایراد می گرفتند— مخصوصاً که در آن زمان نقاشانی چون کمال‌الملک که کارهایشان با شناختی که از نقاشی ارو پا داشتند کشیده میشد بیشتر مورد توجه و مورد نظر حضرات آن زمان قرارمی گرفتند و نقاشی چون او را بیش از آنچه که بود بزرگ می کردند و مورد تشویق قرار می دادند— اما ما با توجه به تمامی این حملات و عدم امکانات بکار، می پرداختیم و از هیچ جهت دلسرد نمی شدیم و همواره نقاشی های استادان ما را با نقاشی های کلاسیک ارو پائی مقایسه می کردند و ایراد می گرفتند— مثلاً در مورد پرسپکتیو، نقاش قهوه‌خانه هیچ گاه به آن اجازه ورود به محدوده کارش را نمی دهد— چون در غیر این صورت احساس می کند که مورد هجوم قرار داد و یا قانونی واقع شده که با آن احساس بکر و دست نخورده‌اش جور درنمی آید و از این رو اصالت کارش را مخدوش خواهد کرد— چنانکه مرحوم مدبر دست به چنین آزمایشاتی زد و می بینیم که خیلی از اثرات تابلوهای ارو پائی در کارهایش به چشم می خورد که در نتیجه خالی از آن ظرافت ناب کار قهوه‌خانه ایست.

■ **چه تعدادی از هنرمندان نقاش ما دست اندرکار این نوع نقاشی هستند و مشتری‌های شما با توجه به اینکه دیگر آن قهوه‌خانه‌های قدیم را نداریم چه کسانی هستند؟.**

کسانی که اکنون دارند این سبک را ادامه می دهند— یعنی همین نقاشی خیالی را— که خود استادان قدیمی خود را نقاش خیالی ساز می دانستند و کم کم عنوان قهوه‌خانه ای بخود گرفت— تعداد معدودی می باشند— چون آقای حسن اسماعیل‌زاده که شاگرد مرحوم مدبر بود—

حسین همدانی — محمد فراهانی، فتح الله یراق‌چی که کارهایش را قولار امضاء می کند و چون ارادتمند قولار هست از این نظر این تخلص را انتخاب کرده و محمد حمید و هم چنین کسانی دیگر.

اما در مورد مشتری هایمان— مشتری ها اغلب دلالان هنری هستند که یا به کلکسیونرها و یا به خارجی ها می فروشند که بسیاری از این کارها از این طریق از ایران خارج شده است و اکنون که متأسفانه جائی به مانند قهوه‌خانه های سابق وجود ندارد— ارتباط ما با آن آدم هائی که برایشان کار می کردیم از بین رفته است— آدم هائی که بهشان عشق می ورزیدیم و تمام سادگی و محبتشان پشتوانه و پشتگرمی کار ما بود— اما در آن زمان موزه و یا نمایشگاهی که به صورت امروزی فعالیت داشته باشد نبود ولی امروزه‌دارای نمایشگاه های متعددی هستیم و خیلی از اماکن دیگر که می توانند به مانند موزه و یا نمایشگاه مورد استفاده قرار بگیرند که ما امیدواریم با فعالیت بیشتر نمایشگاه جهت برگزاری و نمایش آثار قهوه‌خانه‌ای باز با مردم ارتباط برقرار کنیم.

■ آیا **شیوه نقاشی مدرن** به طور مستقیم و یاغیرمستقیم درسبک قهوه‌خانه‌ای تأثیری گذارد؟ در مورد کارهای مدرن و تأثیر بخشی آن بر روی تابلوهای ما می توانم بگویم که بطور مستقیم به هیچ عنوان نتوانست تاثیر بگذارد.

چون این نقاشی از درون نقاش ایرانی با ویژگیهای خاص مذهبی و میهنی می جوشد و این نقاش مسلمان بدون آشنائی و یا

دنباله‌روی از هیچ ایسمی و فقط برای پاسخ گوئی به ندای درونیش دست به آفریدن این گونه تصاویر می‌زند و به همین دلیل اصالت داشتن کارهایش، جائی برای رد پا گذاردن ایسم‌های خارجی باقی نمی گذارد و به دلیل همان ضرورت درونی و احساسی هنرمند، نقاشی قهوه‌خانه سریعاً ریشه دوانید و استوار شد ولی به طور غیرمستقیم بر روی کسانی تأثیر گذارد و آنان رابدنبال خودکشانید که این افراد به ضرورت گرایششان به نقاشی می توانستند جذب نقاشی اصیل ایرانی گردند و خیلی از نقاشان جوان ما که به هنرمدرن غرب روی آوردند— بدون هیچ پشتوانه‌ای از زمینه‌های پیشین همان نقاشی— یکباره خود را در دامان مدرنیسم رها کردند— اگر بخواهیم از یکی از ایسم‌های غرب مثلاً از کوبیسم صحبت کنیم، می بینیم که شخصی مانند پیکاسو دارای پشتوانه‌ای از نقاشی کلاسیک آنهم به نحو احسن می باشد و سپس با آفریدن این مکتب جدید حرکتی نوین را در زمینه نقاشی بوجودمی آورد—چنانچه اگرنقاشی چون او حتی دست‌های چرب و لکه‌دار خود را آگاهانه بر روی دیوار بکشد، نقش هنرمندانه‌ای بر دیوار زده است و کاش خیل نقاشان جوان ما هم کوبیسم را از کوبیسم شروع نکنند و کوبیسم را از پیکاسو شروع کنند و با یک فرهنگ و پشتوانه‌ای غنی دست به نوآوری بزنند و یکی از عمده دلایلی که جوانان ما کمتر دست به این شیوه نقاشی زده‌اند همین است که در میانه راه توسط مکاتب رایج و متداول ربوده شده‌اند و آنهم بعلت بافت فرهنگی غلطی که زمان اوجش دوره پیش از انقلاب بود به این معنی که هرچه دیگران دارند نیکوست و آنچه که ما داریم بی ارزش است. پس جوان ما قبل از اینکه سبک‌های کشور خودش را مورد بررسی قرار دهد. سبک دیگران را به عنوان کمال مطلوب پذیرفته است— غافل از اینکه ما هم دارای هویتی هستیم که به این هویت می توان افتخار کرد و در راه بهتر کردن و غنی تر کردن آن گام برداشت و عامل دیگر این کم کاری مسئولین می باشند که می بایست برای ترویج آن بیشتر بکوشند و این نقاشی را بهتر کنند.

■ **با روندی که درپیش است— آینده این نقاشی را چگونه می‌بینیدو برای احیاء آن چه پیشنهادی می کنید؟.**

من امیدوارم که فرهنگ ما هرچه سریعتر به اصل خود برگردد و جایگاه خود را بیابد و در حال حاضر هم ناظر این کوشش هستیم ولی در زمان گذشته حتی در گفتگوهای جداگانه‌ای که با چندین روزنامه و مجله داشتیم— آنها معتقد بودند که این نقاشی مربوط به گذشته است و دیگر جائی برای ابراز وجود ندارد و نقاشان ما قدیمی هستند و دارای اندیشه کهنه و قدیمی، درحالیکه حدود بیست سال از آن زمان می گذرد و می بینیم که این نقاشی هم چنان راه گذشته‌اش را ادامه می‌دهد و حتی بعضی از جوانان هم گرایشاتی به این سبک نشان داده‌اند و حداقل خوشحال می‌شوند که مطالبی در این مورد بدانند و این همان بازگشت به اصل است و من از این بابت خوشحال هستم و امیدوارم که این نقاشی هم چنان ادامه پیدا کند.